

(مائراامرا) [۸۷] (باب القاف)

یک بطن خان مذکور . پس از فوت پدر بمنصب هزار و پانصدی
ذات و خطاب خانی سر برافراخته بمفاظت احمد نگر بجای
پدر مقرر گشت . و میرزا رستم بقصد از سیکنمیر فائز^(۲)
شد . در عهد عالمگیری بخطاب غضنفر خان سرافراز شد .
و میرزا بهرام پنهان داری دیولگانون مضاف بالاکهاست ابرار
مقرر بود . بیمن رفاقت عالمگیری بخطاب پدر سر برافراخت .
دیگر میرزا هاشم که از علم و حسن خط بهره داشت . و
دیگر محمد رضا است که خرد سال بود . و از خویشان
قزلباش خان یک میرزا سکندر بیگ است وند سلطان بایسنقر
(که پسر عم خان مذکور میشد) . از جانب شاه عباس صفوی
قلعه دار مقازیرو بود (که در سرحد ایران واقع شده) .
در عهد شاه صفی بساخت با رومیان تهمت زده گردید .
و فلحق خونش ریخته شد . پسر کلانش (که بانامیومی درم
رفته بود) در سلک ملازمان خوانده کار منسلک گشت . و سکندر
بیگ بدیاز دکن افتاده بمنصب پادشاهی رسید . دیگر
مرزا ویس بیگ است که در قبیلاتیان دکن منتظم بود . چون
این خانواده مدتها در دیاز دکن صاحب نام و نشان بوده اند
لغظه حالات بجای خویش نیز تحریر یافته .

(باب القاف) [۸۸] (مآثر الامرا)

• قزاق خان باقی بیگ اوزبک *

برادر خسرو ولی اوزبک است که از امرای جهانگیری بود -
 چون او در مهم رانا باجل طبیعی در گذشت باقی بیگ
 ترک نوکری و منصب نموده عزیزمت حجاز وجه همت
 ساخت - جذت مکانی بر منصب و اعتبارش افزوده بالطف
 پادشاهانه ازان غم و اندوه بر آورد - و مدتها در تیولداری
 جالور گذرانید - و دران ناهیه بمردانگی و جرأت نام بر آورد -
 و در آبادکاری و عمل گذاری صاحب سلیقه بود - در سال ۲۲
 شاه جهانی بهمراهی خان دران بهادر در تعاقب جوهار سنگه
 بندیه نیکو پرستاریها بتقدیم رسانید - و از پیشگاه خلافت و
 جهانبانی بخطاب قزاق خان و از اصل و اضافه بمنصب هزاره
 پانصدی ذات هشتصد سوار نوازش یافت - و پستو بفوجداری
 سیوستان شتافته درانجا با قوم همیشه و غیره سرکشان
 آویزشهای شگرف و نبردهای سترگ نموده دران سرزمین علم
 تسلط و استیلا برافراشت - و بمنصب در هزاره دو هزار سوار
 رسید - و در صاحب سوگی محمد اوزنگ زیب بهادر تعیین
 گجرات گردید - چون اخراجاتش بسیار افزوده بود و حاصل
 جاگیر کمتر از دسین سپاه تعبها کشید - و در حکومت
 اسلم خان مشهدی تعیین دکن شد - و به تهبانداری و

(مآثر الامرا) [۰۸۹] (باب القاف)

جاگیرداری پتھری مامور گشت - و آن برگنه را از قوازل
 واقع آباد ساخت - و بقدرت رفاه و آسودگی بحالش در آورد -
 همواره آرزوی حج برگذارده - در سال بیست و چهارم
 سنه (۱۰۶۱) هزار و شصت و یکم هجری باجل موعود
 در گذشت - و در پتھری مدفون گشت - گویند بسیار
 خوش نقل بود و اهلیم و مروتی هم داشت - در پسر خرد سال
 گذاشته - از سرکار پادشاهی یومیہ بآنها مقرر شده بود - گویند
 والدہ از بسن صد و بیست سالگی ایستاده نماز می خواند - و
 خوراکش یخنی بود - بمرتبه پسر محبت داشت که هرگاه
 پدر بار میرفت بے قاف و بے شعور می گشت - پس از
 فوتش از سخت جانی چند سال دیگر زنده ماند *

قاضی محمد اسلم .

از اولاد مولانا خواجہ کوہی سمک - مولدش بلدہ فاخرہ
 ہرات و در دارالملک کابل توطن گزید - در مبادی سلطنت
 جغت مکانی بدارالسلطنت لاہور آمدہ در خدمت شیخ بہلول
 (کہ از مشاہیر علمای آنجاست) قلمذ نمود - و پس از اکتساب
 علوم رسمی باکپور آباد رفتہ باریاب ملازمت جنس مکانی گردید -
 و نسیم قرابتی (کہ بمولانا مبارکلاں محدث داشت) مطرح
 عواطف خسروانی گذشتہ بمنصب قضای کابل امتیاز یافت *

(۲) نسخہ [ب] در پتھری *

(بهی القاف) [۹۰] (مآثر الامور)

مولانا مذکور نواسه مولانا خواجه کوهی سی - علم حدیث
را از خدمت سید میرک شاه ولد میر جمال الدین محدث سند
فمود - چون وارد هندوستان گشت عرش آشیانی را با او اعتقاد
و اخلاص بهم رسید - بتعلیم جنم مکانی اختیار فرمود - و مردم
بسیار از علم حدیث فرا گرفتند - در آگره بر رحمت حق

پیوست *

(۳) و چون قاضی محمد اسلم مدتها بخدمت ماموره قیام
فمود و بتدین و تورع اشتهار یافت بطلب جهانگیری بحضور
رسیده بقضای اردوی معلی مامور گشت - و اعلی حضرت
پس از جلوس خویش آن کار عظیم القدر را برو بحال داشته از
کمال الطاف بمنصب هزاری برونواخت - و در سال شانزدهم
او را بزر کشیده شش هزار و پانصد روپیه همسنگش بوی مرحمت
نگردید - و از قریب سی سال بدین امر پرداخت - و در سال

بیست و چهارم سنه (۱۰۶۰) هزار و شصت هجری روزی در
اتقای گذشتن اسبان سمند از نظر پادشاهی رایضی اسب
بجولان در آرد - چون بقاضی نزدیک رسید از استیلائی و احمه
بایش بدر زمت و بر زمین افتاد - چنانچه قریب چهار ماه
بموجب فراش بود - پس ازان (که آزارش تخفیف یافت از

(۳) نسخه [ب] اخلاص - (۳) نسخه [ج] قاضی اسلم و نسخه [ب]

(مآثر الامور) [۱۹] (باب القائب)

پیشگاه خلافت بر رفتن مکه و بردن متاع باب عرب و نسک آن
در حرمین شریفین مکلف گردید - توفیق احراز این سعادت
نیافت و بعد از لنگه تمسک چمته التماس رخصت کابل
نمود - دستوری یافت - و سپهرغال کابل و جز آن (که زیاده
بر ده هزار روپیه حاصل دارد و با وجود منصب بطریق انعام
داشت) بدستور سابق بر وی مسلم ماند - و در آنجا در آغاز سنه

(۱۰۶۱) هزار و شصت و یک درگذشت *

گویند در مذهب خود ^(۲) مذهب تعصب و تصلب داشت
چنین شهرت دارد که او در کابل نسخه کلینی را (که از کتب
اربعه حدیث مذهب امامیه است در آتش انداخته بود - خلف
ارشاد او میر محمد زاهد - مشهور اسمی که در اکثر علوم
سیدما در کلام و حکمت از همسران گذرانیده سرآمد علمای
وقت گردید - حواشی مفیده بر شرح مواقف و دیگر کتب
در سیه تحریر نموده - افکار صحیح و خیالات بلندش از آن نمغ
بر اهل فطرت و ذکا ظاهر می گردد - و به یاری از طلبه
بیمان سعادت و تربیت او از حبیب شاکردی باوج امتدای
معبر نمودند - در سال بیست و هشتم شاهجهانی بخودست
واقع نویسی کابل نوازش یافت - و در سال هجتم عالمگیری از
النگال قادر خان بخدمت احمباب اردوی پادشاهی امراز

(۲) نسخه [ب] مذهب تعصب بود و تصلب داشت *

(باب القاف) [۹۲] (مآثر الامراء)

اندوخت - و پس ازان بخدمت مدارت کابل (که وطن مالوف
ارست) مرخص گردید . پسرش محمد اسلم خان است که
پایه دولت از پدر و جد برتر افرخته صاحب امارت گردید -
احوالش علنی شده مرقوم خامه اخبار طراز شده *

قلیچ خان تورانی

در عقول حال ملازم عبد الله خان زقیمی و داخل
دنجل نشینان اد بود - پس ازان بیادری طالع در ایام شاهزادگی
ملازم پادشاهزاده ولی عهد شاهجهان گردید - و هنگام انتهای
الویه شاهی بقصد بنگاله در مرز ^(۲) تلنگانه برادر کلانش
خان قای بهادر (که در منصب و رتبه عمده تر از بود) در
جنگ میروزا محمد یحیی افضل خان (که از رکاب شاهی جدائی
گزیده به بیجاپور میرفت) مراتب جانفشانی و جانستانی
بجا آورد ^(۳) و خون را با هریف بشهرستان ^(۴) عدم رسانید - قلیچ
خان در جمیع یساق و معارک متمسک فتراک دولت بود -
در سر آغاز جلوس بمنصب در هزار و پانصدی دو هزار
سوار امتیاز یافت - و از تغییر مختار خان بصوبه داری دهلی
مامور گشت - و سال دوم بحکومت آله آباد زخصت
یافت - و در سال پنجم بنظم صوبه ملتان اختصاص گرفت -

(۲) نسخه [ج] مرز و دوم - (۳) نسخه [ج] بجا آورده - (۴) نسخه
[ب] بشهر عدم *

(مآثر الامراء) [۹۴] (باب القات)

چون در سال یازدهم علی مردان خان زیگ با شاه ایران راه کورنمکی سپرده قلعه قندهار را پیشکش اعلی حضرت نمود قلیچ خان از پیشگاه سلطنت بمنصب آمده پنجهزری سر برافراخته باایالت آن الکه سرحدی فامزد گردید. و مدتها برتق و فتق مهمات آن ولایت پرداخته نظم و نسق شایسته داد. و قلاع و حصون آن دیار را بدست آورده در قلع و قمع سرکشان و مخالفان دقیقه فرونگذاشت *

آورده اند که چون قلیچ خان بعد از تمسخر زمین داور بتمسخر قلعه بخت توجه گماشت محراب خان (که از علماءمان شاه و بجمارت و جلالت سرآمد آنها بود) لوازم قلعه داری کما ینبغی مرعی داشته بانداختن توپ و تفنگ و استعمال آلات آتشبازی مجال درنگ ندیداد قلیچ خان بزرگ بازری بودلی و داد مردی یوش نموده پیش از همه خود بقلعه درآمد. و هرکس از قزلباش بای حمیت بچنگ افشوده بقتل رسید. محراب خان با معدوده بارک رفته متحصن گشت. و چون نقبها بشیرواجی زده راه پیدا شد محراب خان امان خواسته برآمد. قلیچ خان از مردت و مردمی بر وفق خواهش او رخصت ایران ارزانی داشت. و در سال سیزدهم (که ملک حمزه حاکم سیستان باغوا و اغرای عیدل

(۲) نسخه [ج] مدلی - (۳) نسخه [ب] جمعیت *

(وادی القاف) [۹۴] (مآثر الامرا)

زمیندار قندهار جوته فرستاده ساخت آن دیار را غبار آملی
 شورش ساخت (قلیچ خان جمعه) را تعیین نمود که بتعاقب
 آنها شتافته بنده (که مدار آبادی ولایت سیستان بود)
 شکسته برگشتند - در عیدل را بچنگ آورده بیاسا رسانید - و
 چون سال چهاردهم از قندهار بحضور رسید مجدداً حکومت
 ملتان یافت - و در سال هفدهم از تغیر سعید خان ظفر جنگ
 بصاحب صوبگی پنجاب چهره بلندرتبگی افروخت - و در ۲۴
 بلخ و بدخشان مصدر نیکو خدمتیا گشت - و چون شاهزاده
 مراد بخش بکابل برگشت حراست ولایت بدخشان بتجویز
 مدارالمهامی سعدالله خان بار نامزد گردید - مکرر در تغبیه
 آلمانیان قردهای نمایان بکار بود - و در سال بیست و سوم
 بهمرامی شاهزاده محمد ارننگ زب بهادر بیساق قندهار تعیین
 شد - و بتاتفاق رستم خان دکنی در نبرد تزلباشیه از شجاعی
 و شهامت کارنامهها برعالمیان ظاهر ساخت - و از بارگاه خلافت
 از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاری پنجهزار سوار در اسبه
 مه اسبه و نظم دارالملک کابل لوای بلند نامی برافراخت -
 و در سال بیست و هفتم سنه (۱۰۶۵) پنجهزار و شصت و چهار
 هجری در قیل خود بهره متعلقه درآیه سنده ساگر بساط
 هستی در پیچودا - پسر نداشت - خنجر خان دامادش را از اصل

(مآثر الامرا) [۹۵] (باب القاف)

و اضافة بمنصب هزار و پانصدی ذات و سوار سرافراز ساختند - و
 بیازماندها درخور حال یومیه مقرر شد - گویند هزار سوار اوزبک
 قم قرقره دار همیشه نوکرش بود - و چنانچه نماز و روزه در
 لشکرش بسیار بود قمار و لواطت و شرب و زنا نیز بافراط - لولها
 در اردوی او مدامی بودند - از لاهور تا ملتان سراها بجا کرد - و
 روضه منوره شیخ الاسلام شیخ بهاء الدین زکریا را (که بسیار
 تنگ بود) خانهای اطراف از مردم خریده جای وسیع و
 مطبوع ساخت - گویند در پیش منصبی و دولت همچنانچه
 باید ادب عبداللہ خان را مراعات میکرد - و بے مد عرضداشت
 نمی نوشت *

قاسم خان

محمد قاسم نام پیرا قاسم خان میربهر است - او
 بمیرابی مشهور و این بمیر آتشی معروف - پدرش هاشم
 خان نیز در زمان جنت مکانی صاحب سوبه کشمیر بود -
 شمار آید باعتبار خانہزادی بدولت و شناسی اعلیٰ حضرت فایز
 گردید - و در سال هژدهم از امل و اضافة بمنصب هزاری
 پانصد سوار و داروغگی توپخانه و کوتوالی اردوی پادشاهی
 چهار عزت بهر ادرخت - و در عراق بلغ (که آثار کار طلبی
 از جنت احوالش پرتو ظهور داد) بتحصیل سعد اللہ خان
 بهمراهی رستم خان بهروز جنگ بالذخیره شناسی و بتقدیم

(باب الثانی) [۹۶] (مائرا الامراء)

خدمت سرگرمیها نموده بخطاب معتمد خان مخاطب شده و چون بتقبیل آستان سلطنت نامیه بخدمت نور اکبر صاحب در سال بیست و یکم بمنصب دو هزار سوار هزاری یافته آخته بیگی گردید - و در سال بیست و دوم باضافه پانصدی بمنصب سه هزاری و خطاب قاسم خانی بلند پایه گشت - و در رکاب شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر با توپخانه رعب افزا بمصامره قندهار نامزد گردید - و در سال بیست و پنجم باضافه سواران منصب و عطای نقاره امتیاز گرفت - و در سال بیست و هشتم باضافه پانصدی بمنصب چار هزاری دو هزار و پانصد سوار نوازش یافت - و در سال بیست و نهم بانتزاع قلعه سانتور (که مرزبان سوری نگر بنزگی بترومیم آن برداخته و جمع از اهل فساد در آنجا نگاهداشته بنهب و غارت مواضع مضافات آن می برداخت) با چهار هزار سوار جلالت آثار تعیین گشت - و بهرعت هرچه تمامتر خود را بدانجا رسانیده در مدد مصامره بود که مخازیل ثبات نورزیده باسرمه سری خانها را آتش زده ره سوار فرار شدند - قاسم خان قلعه را خراب گردانیده رهگرای معارفت گشت -

چون در اواخر زمان فردوس آشیانی بالکلیه کار فرمائی حکمرانی سلطنت بدازا شکوه باز گردید برادران دیگر را نیز خوار می بدست آمده هر یک بتدریج امر خود برداشتند -

(مائراامرا) [۹۷] (باب القاف)

مراد بخش عجزول از شتاب زدگی خود را تهمت زد؛ سلطنت
 ساخته در گجرات سربوآزائی فرمود - اعلیٰ حضرت پنجویز
 داراشکره قاسم خان را در مبادی سی و دوم سنه (۱۰۶۸)
 هزار و شصت و هشت هجری به منصب پنجوزاری پنج
 هزار سوار در اسپه سه اسپه و عطای یک لک درپید نقد و
 صوبه داری احمدآباد گجرات برنواخته با اتفاق مهاراجه جسونت
 (که در همان ایام بصوبه داری مالوه تعیین شده بود) (خصصت
 نمود - و قرار یافت که هر دو سردار در حوالی ارجین
 اقامت ورزیده بترهیب و اندرز مراد بخش پردازند - بر تقدیر
) که او بعدرهای نامشروع متمسک گشته بر وفق حکم حضور
 دست از گجرات برنداشته بتیولداری دراز سر فرود نیارد و
 در مقام استبداد و سرکشی ایستد) خان مزبور بے اعمال و
 درنگ با مهاراجه بر سرش شتافته در اخراج او و استخلاص
 آن ولایت سعی موفور بجا آرد - و اگر مصلحت وقت
 اقتضا نماید کومک مهاراجه بوده بهر مهمی (که رود)
 قیام ورزد - پس از وصول بقراگاه معهود و استماع
 روانه شدن مراد بخش از گجرات بصوبه مالوه قاسم خان
 با مهاراجه باهنگ معاربه براه بانس برله راهی گشت -
 چون سه کوره کهاچرون رسید شاهزاده از هژده کورهی راه
 (۳)

(۲) نسخه [ج] ایذای - (۳) نسخه [ج] کانچرو در رسیده .

(باب القاف) [۹۸] (مآثر الامراء)

برگردانده در هفت گروهی ارجین به برادر کلان خود محمد
 اورنگ زیب بهادر (که از دکن عازم حضور گشته) پیوست -
 مهاراجه ازین آگهی (که اصلا گمان آمدن محمد اورنگ زیب
 نداشت) بعیرت در شده ناچار صف آرائی بخود قرار
 داد - قاسم خان با ده هزار سوار بهراولی میدان (زم پیوند -
 و پس ازان (که کار کشش و کوشش بالا گرفت) جمع از
 متهوران راجپوتیه یکبار جلو انداخته بجنگ و ستیز از
 قویخانه عالمگیری گذشته برهراولش قاتلند - ازان جانب
 قول اول بهراول پیوسته با طرح و التمش حمله آدر گشت -
 نبود عظیم اتفاق افتاد - سرداران معتبر لشکر پادشاهی سر در
 جیب عدم کشیدند - راجه جسوریت ناگ گریز بر خود
 پسندیده راه وطن پیش گرفت - قاسم خان و سایر سپاه برادران
 نقد حیات ازان مهاله غنیمت شمرده بکام ناکاهی راه فرار
 سپردند - و در نخستین جنگ دارا شکوه خان مذکور در
 فوج جرنغار او انتظام داشت *

د) چون بوارق فتح و فیروزی از پرچم لوای ظفر پیرای
 عالمگیری لمعان داد - و باغ نور منزل مطرح خیم ظفر از تمام
 گشت (قاسم خان بادراک ملازمت مباحثات اندرخته از یاری

(۲) نسخه [ج] برادر کلان محمد اورنگ زیب - (۳) نسخه [ج]

بکام و ناکاهی *

(مآثر الامرا) [۹۹] (باب القاف)

طالع مسعود بتیولدارمی سنبهل و مراد آباد [که مجال عمده و
 زور طلب مفسد خیز است - و قبل ازین باقطاع (سبتم خان
 دکنی (که درین جنگ نقد هستی در باخته) تعلق داشت]
 اختصاص گرفته بدان صوب رخصت یافت - در همان ایام
 سلیمان شکوه بکوهستان سری نگر در خزیده بون - خان مذکور
 مامور شد که آئین حزم و هوشیاری مرعی داشته اگر او سرے
 بیرون کوهسار کشد با فوجداران قریب مستعد گشته او را بدست
 آورد - و در سال سیوم بنظم مهمات چکله متعین یافت -
 در اثنای ره نوردی مقصد سنه (۱۰۷۱) هزار و هفتاد و یکم
 هجری یک از برادرانش (که مجهول شوریده دماغ بون - و همانا
 غبار نقایع از در خاطر داشت) بجهالت ذاتی و نشئه جنون
 عارضی او را بزخم جمدهر از هم گذرانید - و آن بدکیش نیز
 بحکم پادشاهی بیاسا رسید *

قباد خان میر آخور

(۳)
 میر آخور نذر محمد خان والی بلخ و بدخشانست - و در
 اواخر دوامت خانی بکراسمت و حکومت قلعه غوری میپرداخت -
 (چون سال نوزدهم شاهجهانی شاهزاده مراد بخش بقصد تسخیر
 بدخشانات و بلخ از کابل رهگرای ازیمت گشته دران ولایت درآمد)

(۲) نسخه [ج] یک - (۳) نسخه [ب] در اواخره

(باب القاف) [۱۰۰] (مآثر الامر)

قلیج خان و خلیل الله خان (۲) را بگشایش قلعه کهمون و غزوی (که پیوسته بحدود کابل است) تعیین فرمود. مشار الیهما جمعی را پیش از خود بر سر غزوی فرستادند. قبان این مردم را فرجه از هزارجات دانسته با سیصد سوار از قلعه برآمده صف آرا گردید. و باندک آریزه خود را بحصار رسانیده بمدافعه پرداخت. چون سرداران بحوالی قلعه پیوستند و زیاده بر پانصد کس همراه قبان نبود. و امید کمک از طرفی نداشت پناه بارک بود. و آخر الامر امان خواسته برآمد. قلیج خان او را با چهار پسر و سایر اهل و عیال مصحوب ابراهیم حسین ترکمان روانه درگاه پادشاهی نمود. در کابل بسعدت زمین بوس فایز گشمت. و بمنصب هزارتی پانصد سوار و انعام بیست هزار روپیه ابواب بهبود بر روی درزگار خون گشود. و در سال بیست و یکم از قبول خود بحضور آمده بخدمت قوش بیگی و اضافه پانصدی سرفرازی یافت. و در سال بیست و دوم اراده شکار سفیدون بر مرآة خاطر پادشاهی پرتو افکند. نخست بشکارگاه کاندوده موسوم بخاص شکار (که از دارالخلافه شش و نیم کوره است و در حوالی آن عمارات دلنشین ساخته شده) تشویف آورده بشکارگاه نیله گار مسرت اندوخت. و از آنجا برای گذار نهر بهشت (۳) متوجه سفیدون گشته همه جا نشاط کزان شکار افکندان برابر موضع

(۲) نسخه [ج] کهمرو در [بعضی نسخه] کهمرد - (۳) نسخه [ج] بهشت *

(مآثر الامراء) [۱۰۱] (باب القاف)

(۲) جهجرانه (که سه گروهی سفیدرون است) (سیده عذرا معارفت منعطف ساخت . قباد خان را بعلاقه خدمت مذکور باضافه پانصدی برنواختند . و در جنگ رستم خان دکنی و قلیچ خان (که با قزلباشیه در حوالی قندهار اتفاق افتاد) مصدر ترون نمایان گردید . و بافروزی پانصدی مورد التفات خسروانه گشت . تا آخر سال دهم از دور سیوم سلطنت اعلی حضرت بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار (سیده بود . و در نخستین جنگ داراشکوه بااتفاق طاهر خان و سایر قوزانیان بهمراهی خلیل خان در فوج برانغار منظم بود . و بعد هزیمت (۳) دارا شکوه کامیاب دولت آستان بوس عالمگیری گردید .

(چون الویة ظفر طراز پادشاهی در تعاقب دارا شکوه بحوالی ملتان پرتو درون افکند) خان مذکور بهمراهی شیخ میر بتگامشی دارا شکوه (خصمت یافت . و پس ازان (که آن بادیه نورد بے دولتی از دریای تهنه عبور کرده بصوب گجرات (دانه گشت) شیخ میر خان مذکور را (که از حضور صوبه داری تهنه نامزد ار شده بود) آنجا گذاشته خود عذرا معارفت برتافت . و منصب خان مزبور چار هزاری سه هزار سوار قرار یافت . و از مرآة العالم ظاهر میشود در سال

(۲) نسخه [۱] جهجرانه (۳) نسخه [ب - ج] بعد هزیمت - (۴) نسخه [ب] میر خان مذکور را (۵) نسخه [ج] مذکور .

(باب القاف) [۱۰۲] (مآثر الامرا)

سیوم تغییر شده لشکر خان بجایش تعیین گشت - و در
عالمگیرنامه آورده که در سال هفتم از حکومتی تهیه معزول
شده غضنفر خان منصوب گردید - ظاهراً در مرتبه بنظم آن
دیار مامور شده باشد - پس از رسیدن حضور تعیین یساق
دکن گردید *

چون مرزا راجه جی سنگه خود متوجه تسخیر قلاع سیوا بود
ادرا از انتقال احتشام خان با برخی از منصب داران متعین
بتهانہ داری پونہ برگماشت - و از کارطابی ابوالقاسم و
عبدالله پسران خود را بمالش اشقیای اطراف گسیل می نمود
و ساک و تنام معاودت می کردند - و پس از رجوع سیوا و
اختیار دولت خواهی پادشاهی راجه ازان مهم را پرداخته
قاخمت و تاراج ولایت بیجاپور را وجه همت گردانید - در خان
مذکور را با مغلان بقراولی نامزد ساخت - مکرر کارهای
نمایان بظهور آورد - در سال نهم حسب الطالب بحضور رسید -
و در سال دهم (که محمد امین خان میربخشی بتادیب افغانان
یوسف زئی مرخص گشت) خان مذکور نیز در کومکها انسلک
یافت - و چنین مسموع افتاده که بهتر بحکومت اردیسه
شترافته درانجا ودیعت حیات سپرد *

قطب الدین خان خویشگی

(۲)
پسر درم نظر بهادر است - چون در فوجداری چوناکده

(۲) نسخه [ج] چوناکده - و در [بعضی نسخه] چونه گده *

(مآثر الامرا) [۱۰۳] (باب القاف)

سورتهه (که بمشارکت برادر کلان خود شمس الدین خان داشت) باهم مذازمت نمودند اعلیٰ حضرت شمس الدین خان را تعیین دکن فرمود - و او را بفرج‌داری و تیوالداری پتن گجرات سرفرازی بخشید - (چون در مبادی سنوح عارضه اعلیٰ حضرت شاهزاده مراد بخش صاحب صوبه گجرات از تنگ ظرفی و بی‌خصوصگی رایت استقلال برافراخته بر تخت شاهی برآمد) تیوالداری و اقطاع داران آن صوبه کام نا کام بربقه اطاعت و بندگی او سر در آوردند - مشارالیه نیز بملازمت او گرانیده مرافقت او برگزید - و در جنگ جسونت و زم دارا شکوه بهمرائی او مصدر گردید - و پس ازان (که آن آشفته دماغ نابخرد بفریب کاربهای عالمگیری چهارم شوال در منزل متها اسیر و دستگیر گردید) روز دوم این واقعه خان مذکور احرار دولت ملازمت پادشاهی نموده خلعت سرفرازی^(۲) یافته بفرج‌داری سورتهه دستوری یافت - و بهنگامی که اداره دشت فرار دارا شکوه سرے به تپته کشید و ازانجا بعزیمت ولایت گجرات] که از وجود لشکر و سرداری (که با او مقاومت و مدافعت تواند نمود) خالی دانسته] قدم در راه چول و بیابان گذاشت - و برهنمائی برهنه از راه کنار دریای

(۲) نسخه (ج) خلعت سرفرازی پوشیده و باضافه ده بست بمنصب

سه هزارمی سه هزار سوار دو اسبه سه اسبه سرفرازی یافته ه

(باج ااقاف) [۱۰۴] (مائراامرا)

شورز که طریقه است غیر مساوک و راهی ست معسب و دشوارگذار (بدان دیار در آمد - و دیگر باره هواے خود سوری نموده شورش انگیزت [متصدیان و سایر کمکیان آن ناحیه بدو گرائیدند - خان مذکور بمقتضای پیش بینی و کار آگهی مررشته بندی و درات خواهی عالمگیری (ا دران آشوب از کف نگذاشته بدارا شکوه نگورید - پس از جنگ اجمیر) که باز دیگر دارا شکوه پی سپور دشت فرار گورید) مشارالیه باضافه منصب و خطاب خانی مورد عنایت خسروانی گشت *
(۲)
و [چون رای سنگه متغلب برادر ریمل زمیندار ولایت جام (که باج گذار و فرمان پذیر پادشاهی بود - و پس از فوتش زمینداری آن ناحیه از پیشگاه خلافت پدھر ار سترسال تفویض یافت) رایت خود سوری برافراخته برادر زاده را مقید ساخت و ولایتش را متصرف شده بجای او نشست و به معارفت یتماچی زمیندار کچه منتظر گشته کسان قطب الدین خان را (که جهت تحصیل پیشکش آن ولایت معین شده بودند) از همه جا بر خیزانید] خان مذکور با قریب هشت هزار سوار و پیاده بسیار در سال پنجم از جونا گده روانه گشت - چون بحوالی شهر جام رسید آن نافر جام نیز چار کورهی استقبال نموده مورچاله پیش رو بر بست - تا دو ماه

(۲) نسخه [ب] ایمل - (۳) نسخه [ج] چونا گده و [در بعضی نسخه]

چونه گده - (۴) نسخه [ج] ده ماه

(مآثر الامرا) [۱۰۵] (باب القاف)

جنگ تروپ و تفنگ در میان بود - تا آنکه (رزس) خان مزبور
 ترتیب افواج داده هر کفار حمله برد - و دست کشش و کوشش
 برگشاد - (رای سنگه) که در برزی خان (مذکور بود) با یک پسر
 و عم و اقربا و خواص و عمدها (که همگی سیصد تن بودند) یکجا
 سر بگریبان عدم فرو برد - و هر طرف کفار علف تیغ گشته
 بقية السیف راه گریز سپردند - شهر جام باسلام نگر موسم
 گشت - و خان مذکور مشمول عواطف پادشاهانه گردید - و پس
 ازان مومی الیه بیساق دکن تعیین شد - و بهراهی میوزا راجه
 چه سنگه بسرداری هفت هزار سوار در تاخت و تاراج ولایت
 سیوا فراوان سعی بکار بود - و بعد از فرمان پذیرای سیوا
 (چون میوزا راجه متوجه ولایت عادل شاهیه گردید) خان
 مذکور را بچند اولی برگزید - مکرر در آرزو و ستیز با اعدای
 دست بردهای نمایان نمود - و در سال نهم طلب حضور گشته
 بتقیبیل سده خلافت استسعاد یافت - و باضافه پانصدی
 تارک افتخار برافراخت - و در سال دهم بهراهی محمد امین
 خان میر بخشی بمالش افغانان یوسف زئی متعین گشت -
 و بعد ازان بار دیگر رخصت یساق دکن یافت - و تا آخر
 عمر خویش دران دیار گذرانید *

و (چون کهنه عملی ان ولایت شده بود) با متولیه داران آنجا

(۲) نفعه [ج] مزبور *

(باب القاف) [۱۰۹] (مآثر الاسرا)

به کج دار و مریز بسر می برد - خصوصاً خان جهان بهادر که نهایت از کینیدگی داشت و هرکدام شکوای دیگر بحضور می نوشت - و در سال بیستم سنه (۱۰۸۸) هزار و هشتاد و هشتم هجری (که در همان ایام تمشیم مهم صوبه دار محلی دکن از عزل خان جهان به و ابدید دلیر خان تفویض یافته بود - و خان مذکور با اتفاق ناظم جدید با بیجاپوریه مشغول زد و خورد بود) که اجل موعود در (سید - برهنمونی آن بادیه فنا پیمون - نعش او را بقصبه قصور پنجاب (که وطن اوست) نقل کردند - سردار س بود مدبر دانا - تدبیرش با تزیین آمیخته - خان جهان بهادر از حساب بر میداشت *

گویند آخرها ضعف بصارتی طاری شده بود - خان جهان بنا بر ناخوشیها بحضور نوشت که قطب الدین خان را پیری دریافته و عمی عارض گشته - خان مذکور از حرم و هوشیاری (که داشت) همان وقت آگاه شده فوراً با فیلدان دخترش تعشق بهم رسانیده بنگاح خود در آرد - و نوعی باعلان آن پرداخت که داخل سوانح شده نوشته خان جهان ^(۳) معمول بر عداوت گردید - چهار پسر و در دختر داشت - پسر کلانش محمد خان ^(۳) تشدیدتر بود - بعد از فوت پدر در همان ایام در جنگ مل که پسر

(۲) نسخه [ج] نوشته خان معمول بر - (۳) نسخه [ب] بل که پسر و سر

[بعضی نسخه] مکهور *

(مآثر الامراء) [۱۰۷] (باب القاف)

بکار آمد - و دیگر مصطفی خان که ترک منصب نموده
در پیشی بر گوید - ازین هر دو اولاد مانده - و دومی دیگر
نظام الدین و فتح الدین - ازینها اعقاب نماند *

قطب پوره (که از پوره های شاهپیر اورنگ آباد است)

بنام اوست - گویند این پوره را کبیرت سنگه پسر راجه

چه سنگه داشت - عمارت و حوض کلانی که دارن ساخته

اوست - قطب خان در زمان اقتدار خود بدعوی ارث (که

نظر بهادر پدرش در ایام محاصر دولت آباد درین سرزمین

غزون آمده و احداث پوره نموده) مدعی شد - و خواست که

از راجه مذکور انتزاع نماید - بمنازعت کشید - مرافعه پادشاه

رفت - از حضور فرمان انعام آن زمین بنام قطب خان صادر

شد - خان مذکور زر عمارت بر وجه حواله نمود - تا امروز (که

هیچ کدام از اولادش (شده بهم نرسانید) بمحصل پوره معیشت

دارند - مگر نواسپایش بتلاش معاش کوشیده لی الجملة

نام بر آورده اند - از آنها درست محمد نام نواسه او (که مرد

(۳) راست و فقیر مشرب و فقیر درست بود) - مدتها تا تکلی برار

در جاگیر داشت - چنانچه آن پرگنه بنام او زبانزد خلق است -

پس ازو پسرش خطاب پدر یافته آن پرگنه را داشت - از

صاحب بهمن روزگار بود - سال چند پیش ازین درگذشت *

(۲) نسخه [ج] شده - (۳) نسخه [ج] مرد راست و درست *

(باب القاف) [۱۰۸] (مائراامرا)

درینولا برادرزاده اش خویشکی خان نام آن محال را بطریق ارت یافته - و اکثر قطب پوره هم با عمارت قدیم ارتا و ابتیاء در تصرف اوست - نظر بر احوال دره می بایست که این پوره از درجه اشتهاز ساقط می شد - اما بسبب اینکه مرحومی مغربی متهور خان بهادر خویشکی (که از امرای عمده ذیشان و بحسن اخلاق و خوبیها شهره و یکتای درگار بود) چون بهمراهی امیرالامرا حسین علی خان وارد دکن گردید باعتبار هم قومی و رشته دور و درازی بطریق خوشباش درینجا فرود آمد - و قریب سی سال گذرانید - ازین جهت هر روز بر آبادیش افزوده انجام او حسن آغاز گرفت - رحمت متهور خان مرحوم غرق (بیع الآخر سنه (۱۱۵۶) هزار و صد و پنجاه و شش واقع شد - و در همین قطب پوره قریب خانه خود مدفون گردید - (چون نام اصلی او رحمت خان است)
 (۳) میر غلام علی آزاد بلگرامی باستدعای راقم تاریخ انتقال او بمناسبت نام چنین در سلک نظم کشید *

* قطعه *

بعده آمد متهور خان را * گشت بستان بقا منزل از
 گفت تاریخ وفاتش هائف * رحمت ایزد حق شامل او

(۲) نسخه [ج] واقع شده در همین - (۳) نسخه [ا] میر غلام

آزاد - (۴) نسخه [ج] - را *

(مآثر الامراء) [۱۰۹] (باب القاف)

قوام الدین خان اصفهانی

برادر خلیفه سلطان مشهور وزیر اعظم ایران - این سلسله
 مازندرانی الاصل است از نژاد میر قوام الدین مشهور به
 میر بزرگ از سادات مرعشیه (که در (۷۶۰) هفتصد و شصت
 بحکومت مازندران و طبرستان رسیده -) پس از تصاریف ایام
 یکی از احفاد میر مذکور امیر نظام الدین نامی از حوادث
 دوران بصفاهان آمده در محله گلپار سکونت اختیار کرد - و
 بتدریج صاحب ملک و رقبه گردید - و پس از آن چون نوبت
 بخلیقه سید علی (که از نبائر امیر مذکور است) رسید [
 (و او را خلیفه سلطان می گفتند) ازین جهت بین الجمهور این
 طبقه بصادات خلیفه مشهور گشت - و برآء برانند که شاه
 ظهاسب صفوی او را بخطاب خلیفه سلطانی مخاطب ساخته
 صاحب طبل و علم گردانید - بعد ازو خلف ارشدش میر
 شجاع الدین محمد نبی خلیفه اسدالله است - از مشاهیر
 سادات صفاهان صاحب این (بانی مشهور) *

* رباعی *

* شمع که بصوخت جان غم پروردم *

* تا گفتم که پرورانه خویشم کردم *

(۲) نسخه [ج] از نژاد قوام الدین - (۳) نسخه [ج] گلنار - و نسخه

[ب] گلپار •

(باب القاف) [۱۱۰] (مؤثر الامور)

* می میرم اگر نمیروم نزد یکش *

* می سوزم اگر بگردد او میگردم *

میر شجاع الدین محمد بفضل و دانش و عظم قدر
اشتهار یافته - و بسبب املاک (که اَبَا عَنْ جَدِّ بَار رسیده بود)
بزرگانه روزگار می گذرانید - پسرش میر رفیع الدین محمد (که
از علوم معقول و منقول بهره داشت) منظور نظر شاه عباس^(۲)

ماضی گردید - در (۱۰۲۶) هزار و بیست و شش هجری
سال می و یکم جلوس شاه^(۳) از انتقال قاضی سلطان
موسوی تربیتی (که از تغیر قاضی خان سیفی حسینی هشت
روز صدر ایران شده به بیماری در گذشت) بمنصب مدارت
فائز شد - و او دران امر کمال دیانت ورزید - و در سنه

(۱۰۲۴) هزار و سی و چهار بجوار رحمت پیوست - خلف
ارجمندش خلیفه سلطان نعلش او را بکربلای معلی نقل نموده
در روضه مقدسه سیدالشهدا خامس آل عبا علیهم السلام
مدفون گردانید - (و چون خلیفه سلطان بشرف مصاهرت شاه
عباس ماضی و وزارت قلمرو ایران درکان دستگاه بزرگی فراتر
برچید) برادرش میر قوام الدین بمنصب مدارت ایران (که
عمده ترین خدمات آن دیارست) بهره افتخار بر افروخت -
و پس از فوت برادر و انقلاب سلطنت و بی استقلال پادشاه

(۲) نسخه [ج] از علوم معقول بهره داشت - (۳) نسخه [ج] حسنی •

(مآثر الامراء) [۱۱۱] (باب القاف)

وقت دل از مسکن و ما را برکنده روانه هندوستان گردید .
 و در سر آغاز سال هفدهم عالمگیری ^(۲) جهت امانی بر آستان
 خلافت سوره باشرافات الطاف سلطانی نورانی ساخت . و
 بهرحمت خلعت خامه و جمدهر مرصع با بهولکقاره و علاقه
 مروارید و شمشیر با ساز طلا و سپر با گل مرصع و عطای
 کلگی یشم و ده هزار روپیه نقد و بمنصب سه هزاری هزار و
 پانصد سوار و خطاب خانگی سرمایه اندوز مباحات گشت .
 سابق هم ازین سلسله بنام خویشی خلیفه سلطان درین دولت
 خداداد ری ارادت آورده بقدر رتبه کامیاب گشته اند .
 مثل میر جعفر همشیره زاده او در سال بیست و هشتم
 شاه جهانی (که هنوز خلیفه سلطان در قید حیات بود - و در
 همان سال درگذشت) وارد بندر سورت گردید - و بانعام
 شش هزار روپیه نقد از خزانه آنجا سرفراز گشت . و پس
 از تالیم سده پادشاهی بمنصب هزار و پانصدی پانصد
 سوار و عطای ده هزار روپیه نقد برونواخته شد . و در سال
 سی و یکم اضافه پانصدی پانصد سوار و فوجداری و تیولدارگی
 حسین پور مضاف صوبه بهار یافت . و در سال سیوم
 عالمگیری میر عمادالدین خویش مشارالیه سعادت ملازمت
 دربارت - و بتدریج بخطاب رحمت خان و دیوانی بیروتات

(باب ايقاف) [۱۱۲] (مائراامرا)

فرق سباهات برافراخت - و در سال ششم سید صدر جهان
از خویشان مومنی الیه بعزم بزدگی آمد . و بمناصب درخور
مراقراز شد *

اکنون خامه به تتمیم بیان قوام الدین خان می پردازد
خان مذکور در همان ایام اضافه پانصدی یافته در سال
نوزدهم بعد مراجعت پادشاهی از حسن ابدال بدارالسلطه
لاهور بنظم کشمیر دستوری یافت - و در سال بیست و یکم
ازانجا تغیر شده بحضور رسید - و بصاحب صوبگی لاهور
اختصاص گرفت - و پس از آن فوجداری جهو نیز ضمیمه
گردید - اتفاقاً در آن ایام قضای بلاد و قصبات را (که
بغایر صرف همت پادشاهی باجرای احکام شرعیه پاس این
مردم باقصی الغایه مرعی می شد) کار بجائے رسیده بود
که با حکام و صوبه داران دم مسارات میزدند - مخصوص
سید علی اکبر آله آبادی قاضی لاهور که بغایر دیانت و
حدت و ملامت (که در طبع او مخمر بود) سر نیاز بکس
فرد نمی آرد - قوام الدین خان (که با فضل و کمال و بزرگی
جمع و نسب دماغ عمدگی ولایت در سر داشت - اندازه
معاونت او که تواند گرفت) بمجرد وصول لاهور احوال قاضی
دریافت - و در اول وهام صحبت برهم زد - و رفته رفته

(۲) نسخه [چ] یافت - (۳) در [بعضی نسخه] بابا حسن ابدال -
(۴) نسخه [چ] اوایل *

(مائراامرا) [۱۱۳] (باب القاف)

بقا خوشیها کشید - قضا را سید فاضل نام همشیره زاد قاضی
(که مرد دست دراز و بد زبان بود) و کوتوال از دست و زبان او
بجان آمده در پی جان او افتاد - و کار بجائی رسید که ناظم
کوتوال را (که نظام الدین نام عرف سیرزا بیگ بود) با جمع
فرستاد که قاضی را گرفته بیازند - قاضی با مستحکام در و دیوار
خانۀ خود پنداخته صدای زد و خورد بلند ساخت - دران
دار و گیر قاضی و همشیره زاده اش بخفت و رسوائی جان
مپرند - و پسر او زخمی شد - ازان (که مردم لاهور در امثال
این مقدمات باظهار دینداری و حمیت اسلام بهانه طلب اند)
اهل سوق و ارباب حرف (که حرف چند خوانده خود را علما
نامند - و از جهلا کمتر اند) هزاران هزار باهم یکتائی و زبده
بلوای عام نمودند - ناظم و کوتوال در خانها بسته مستعد
جنگ نشستند - و مدتی این هنگامه در شهر برپا بود -
مردم نمی توانستند در رستۀ بازار تردد نمود - تا آنکه
از حضور هر دو از منصب و خدمت بر طرف گشته
سویه داری بنام پادشاهزاده محمد اعظم شاه قرار یافت - و
نیابت بلطف الله خان مقرر شد - و تا رسیدن خان
مذکور ببرانرس حفظ الله خان (که فوجدار چنوت پنجاب
بود) حکم رسید که خون را بر جناح استعجال بلاهور (صالینده
کوتوال را حوالۀ ورثۀ قاضی نماید - و سوبه دار را روانۀ حضور

(باب اتفاق) [۱۴] (مآثر الامراء)

سازد - مشارالیه کاربرد حکم گردید - نظام الدین در لاهور پیداسا
 رسید - و بسبب هجوم و انبوه اهل عذاب بسلامت آمدن
 قوام الدین خان متعذر مینمود - ناچار باخفا در پالکی پرده دار
 نشانده تا سر دریا (که پیمان شهر است) آورده از آن جا
 کشتی سواره روانه نمودند - در سال بیست و سیوم در اجمیر
 بحضور رسید - پسر قاضی با جم غفیر نیز حاضر شده مدعی
 خون پدر گردید - پادشاه فرمود که بشرح رجوع نماید - خان
 مذکور در محکمه شریعه خفتها کشید - (چون قاضی شیخ الاسلام
 از نیک نفی حکم باثبات خون نمی نمود) مدتی این
 مقدمه در کشاکش بود - خان مذکور از غم و غصه گرفتار
 امراض جسمانی و روحانی گردید - مدعیان نمی گذاشتند
 وجد داشتند که وکیل ار برای جواب در محکمه بیاید - بلکه
 خودش هم پالکی سواره بیاید - و چون ازین قسم رسوائی
 زیاده بحالش مائد شد بشفاعت و ضعیف نالی اعزاء
 دربار پسر سید علی اکبر بر پیرانه سرش بخشوده از سر
 قصاص طلبی در گذشت - خان مشارالیه هم در همان نزدیکی
 رحمت بحال تباہ خون نموده جهان فانی را گذاشت -
 در پسر داشت - یکی صدرالدین (که همراه پدر از ولایت
 آمده بود) احوال او جدا بقلم آمده - دیگری محمد شجاع (که
 در سال نوزدهم از ایران رسیده بمنصب هزاری سرادرازی
 (۲) رسیده بمنصب هزاری سرادرازی

(۲) نسخه [ب] همراه پدر رسیده •

(مائتوالامرا) [۱۱۵] (باب القاف)

یافت - و چون برادرش از شجاعت خانی به صف شکن خانی^(۲) مورد عنایت پادشاه زمان گشت او بدان خطاب مر عزت بر افراخت - و بهمراهی برادر در محاصره گوانگنده زخم برداشته بنوازش پادشاهی بهی یافت *

قلعه دار خان محرم

نامش میرزا علی عرب خلف ارجمند عرب خان مغفور است - در ادب کده تربیت والد بزرگوار خویش نشور نما یافته نخل فطرتش بسجیات حمیده و شیم پسندیده بالید و نهال رشادت او در چارچمن روزگار (یشه ترقی دوانید - از پیشگاه اعلیٰ حضرت صاحب قران ثانی بمنصب پانصدمی در صد و پنجاه سوار چهره ناموزی بر افراخت - و در سال بیست و چهارم باجارت والد خود از دکن بدار الخلافة شتافته بتلثیم ساحمت خلافت فرق طالع بر افراخت - و در خور زآبه مشمول اعطاف خسروانی گشت - و مصحوب او خلعت و نقاره پیدرش از روی عنایت ارسال یافت - و پس از سانحه ناکزیر عرب خان مازوی در سال بیست و نهم صاحب الالتماس پادشاهزاده فتح نصیب محمد ارزنگ زیب صاحب صوبه دکن بتنهانداری تربنگ و هویس (که هر دو قلعه ایست متصل هم واقع - و از معظم حصون و قلاع سنگمنیر است)^(۳) امتیاز گرفت - و پس

(۲) نسخه [ج] صف شکن خان - (۳) نسخه [ب - ج] سنگمنیر

(باب القاف) [۱۱۶] (مآثر الامرا)

از نخستین جلوس عالمگیری طریق عقیدت پدای اخلاص پیموده
 خود را برکاب نصرت انتساب شاهنشاهی رسانید - و در
 جنگ شجاع در مورچال اجمیر کمر جانفشانی بر میان
 همیت بسته در سنگ بهادران جلالت منش طرح دست چپ
 منتظم گردید - پس ازان (چون مشارالیه بارضاع ملکی دکن
 شناسا و برسم و (ویژه آنجا آشنا بود) کومکی آن دیار گشته
 تا انجام حیات مستعار دران مملکت گذرانید - و بافزایش
 منصب و خطاب قلعدار خانی^(۲) مرقی مدارج اعتبار گشت - و
 چندی بحراسمت و فوجداری اوزگ آباد پرداخت - پستر
 قلعه داری فتح آباد ده روز بوی تفویض یافت - و در
 سال بیست و پنجم ایامی (که ایات ظفر ایات عالمگیری از
 دارالخیر اجمیر بدار لسرور برهانپور پرتو نزل افکند - و
 سه چهار ماهی تا آخر صفر سنه (۱۰۹۳) هزار و نود و
 سیوم هجری باقامت آبادشاهی رونق آگین بود) خان مزبور^(۳)
 در ده روز بجوار رحمت ایزدی پیوست - و بقرب مرقد والد
 خویش ^(۴) **آسود ***

والده ماجده اش سیده ایمن صبیح میر سید شریف
 ولد میر سید ابراهیم ساکن یزد - (چون آن عقیقه داعی حق

(۲) نسخه [ج] قلعدار خان - (۳) نسخه [ب] نود و سه هجری -
 (۴) نسخه [ب - ج] آسوده *

(مآثر الامراء) [۴۱۷] (باب القاف)

را لبیک اجابت گفت (عرب خان مرحوم دختر میرزا جمشید بیگ یزدی قزلباش را بعقد ازدواج خویش در آورد - [این میرزا جمشید بیگ داماد میر معصوم بدسگالی ست - مادرش یکی از بذات شاهزادگان صفویه است - و پدرش میر معین پسر میر ملا ست) که در زمان شاه طهماسب صفوی وزارت استرآباد داشت) و والد او خلیفه میر (که از جناب شاه اسمعیل ماضی بخلیفه مخاطب شده) فرزند بلا واسطه ملا معین مشهور واعظ خراسان صاحب معارج الذبوة است - [صبیه درم میرزا جمشید بیگ مرحوم را به بصر خویش قلعدار خان مرحوم عقد بدوگانی بست - آن عفت سرشت چهار دختر ستوده سیر (که یکی ازان عفاف گرامی نژاد جد حقیقی راقم این سطور است غفرالله لها) و یک پسر میرزا داراب آورد - مشار الیه بمیامن ادب آموزی پدر والا گهر بفنون قابلیت و مردانگی سرآمد همسران گردید - و در نوبت خویش بمنصب مناسب امتیاز یافته سرگرم تقدیم خدمات پادشاهی بود - چندی بخشیکری فوج شاهزاده محمد اعظم شاه و بعد ازان بخشیکری کرناک و بخشیکری فوج ذوالفقار خان نصرت جنگ پرداخت - و بقلعداری ده روز و کالنه و فندهار مره بعد اولی نامور شد - و نخست بخطاب

(باب القاف) [۱۱۸] (مائرا لامرا)

عرب: همان و ثانیاً بنور محمد خان مخاطب گردید - و در
هنگام قلعه‌داری قندهار موسوی خان میرزا معز (که دران
رقم دیوان دکن بود) خط متضمن فرمایشه نوشته از
سهل انگاری یا مراتب نشناسی بالقباب دفتری معنون ساخت -
خان مذکور از غیرت و حمیت عرب (که نور پیشانی اصلتش
بود) همان القاب را در جزب نوشت - موسوی خان آنرا
دستاویز چون خان موسی الیه ساخته پادشاه عرض نمود -
و پای عزل بمیدان آمد - خان مسطور بحضور رفته خوشت
با موسوی خان سرسوزی خانه جنگی نماید - از مردم عمده
را واسطه ساخت - و در پیشگاه خلافت هم اصل کیفیت
پیروایه انکشاف یافت - بتازگی مشمول عذابت خسروانی
گردید *

بعد واقعه حضرت خلد مکان در اوزنگ آباد طرح
سکونت ریخته روزگاری مهذا داشت که ناله فلک شیشه باز
بر شیشه خانه جمعیتش سنگ تفرقه انداخت - دران رقم
نواب آصف جاه باتفاق محمد امین خان بهادر از همراهی
محمد اعظم شاه تقاعد چسته سرع بدان بلده کشیده فرودکش
نمودند - و باقتضای ایام هرچ و هرچ بهرکه گمان زر داری
بهم رسید بشکنجه مواخذه در آوردند - خان مذکور را (که
بتمول و اندوخته‌های پدر و جد شهرت داشت) از خانه آورده

(مائراامرا) [۱۱۹] (باب القاف)

مبایع مصادره نمودند - ازان (وز خان مذکور ترک روزگار
نموده بگوشه انزوا در ساخت - و ازین بی اندامی (که
عبوت سرشتانرا کشنده تر از مرگ است) سودائی بر دماغش
ریخته جوهر خود را تیره گردانید - اما جنون غریبه
۴۱م رسانیده بود که یک روز بخواب و خاموشی می گذشت
و نمی گذاشت که کسی بحضور او بیاید - و روز درم با مردم
می جوشید و هرگرم انواع صحبت می شد - مدتی ممد
بدین حالت بسر برد - تا باجل مومون در گذشت - پسرش
میرزا رضا علی بشعر و انشا کمال مهاس دارد *

عبوت

هر دوری از ادوار فلکی مقتضی توفیر و تدریج شایسته است
و موجب کمی و فقدان شیئی دیگر - گویا ایام سابقه زمان
در ملک و ثروت بود - آنچه از رفور مکنت و قدرت و کثرت
ساز و سامان عرب خان مرحوم و قلعه دار خان مغفور با منصبهای
معلوم بگوش خورده با استعداد پنجاهزاری و هفت هزارمی
آدان خویش می سنجیم عقل از قبول آن می ایستد - و افسانه
می شمارد *

موموی خان میر هاشم جرأت تخلص قلعه دار خان
است - موموی خان از سه سال در رکاب نواب آصف جاه

(باب القاف) [۱۲۰] (مائراامرا)

اسم - عنوان ظاهرش میر منشیگری ، زبدهٔ قرب که مافوق
 نداد . و آن امیر کبیر در حق مشارالیه در ابتدای تفویض
 وزارت بخسرو زمان عرض کرد که سرآمد نعمای الهی (که
 شامل حال شده) زفاقت این مرد است که سید و فاضل و حکیم
 و منشی و شاعر و مصاحب و مشیر رازدار است - اگرچه مغز
 سپاهگری باستان نیامده - اما جرأت از نامش پیدا - الحاصل
 اصل نشو و نمای او از قلعه دار خان اسم - جدش سید علی
 گیلانی مدتها در نوکری آن خان مغفرت نشان گذرانید - حقا که
 خان مزبور مجموعه کمالات است - باین جامعیت درین وقت
 دیار دکن نظیر خویش ندادن - این شعر دلچسپ ازوست

* بیت *

* لذت همه در مناسبتهاست *

* از شیر دل شکر گشاید *

اما از اخلاق بهره ندادن - خداهش روزی کند *

قلیم خان خواجه مابد

پور عالم شیخ که از اعظم افاضل و اکابر سمرقند پسر
 الهداد بن عبدالرحمن شیخ عزیزان است - که در معموره مذکور
 بر رساله ارشاد تکیه زده بتربیت اهل ارادت می پرداخت -
 گویند نمیش بشیخ شهابالدین سهروردی رحمة الله علیه
 (۳)

(۴) نسخه [ب] عبدالرحیم - (۳) نسخه [ا] رحمه الله

(مآثر الامراء) [۱۲۱] (باب القاف)

میرسد - خان مذکور در صورت تحصیل علوم نموده به بخارا
شکافت - و ابتدا منصب قضائی آنجا و پستر شیخ الاسلامی یانک
سال بیست و نهم جلوس فروردس آشیانی عزیمت زیارت
حرمین شرفین نموده بکابل و از آنجا به ندرستان وارد شده
نعمت ملازمت پادشاهی اندرخت - و بعنایت خلعت و شش
هزار روپیه نقد نوازش پذیرفته مرخص گشت - و پس از
طواف از آنجا برگردد * (۲)

در ایام (که خلد مکان بعیادت پدر والا منزلت از دکن
عازم هندوستان شد) بمنصب سه هزارمی پانصد سوار و
خطاب خانی چهره عزت برافراخت - و پس از جنگ
مهاراجه جسونت سنگه از اصل و اضافه بمنصب چهار هزارمی
هفت صد سوار سر مباحات برافراخت - سال چهارم بتفویض
خدمت مدارت کلی کام دل برگرفت - سال هفتم از اصل
و اضافه بمنصب چهار هزارمی هزار و پانصد سوار تکیه بر
چار بالاش امارت زن - سال دهم از خدمت مذکور معزول
شده بصوبه داری اجمیر و عطای خلعت و فیل رایست
سر بلندی برافراشت - و سال چهاردهم بتقرر نظم صوبه ملتان
سرمایه کامیابی اندرخت - سال هزدهم از آنجا تغیر شده
بعضور آمد - و میرحاج قافلہ مکہ معظمه مقرر شده

(۲) نسخہ [ب] برگزیده *

(باب القائف) [۱۲۲] (مآذوالاجورا)

بدان صوب شتافت . و سال بیستم و سیوم غائبانه بخطاب
 قلیچ خان ناموزی پذیرفت . پستور بحضور رسیده سال بیستم
 و چهارم همراه شاه عالم بهادر بتعاقب سلطان محمد اکبر
 (که آثار بغی بظهور آورده فرار گردیده بود) کمر هم
 بست . (چون بخصت پادشاهزاده برخاسته بحضور آمد)
 چندے مورن عتاب بود . پس از صفح جریمه در همان سال
 بخدمت صدارت کل از انتقال رضوی خان بار دوم ارج پیم
 گردید . سال بیست و پنجم بیساق دکن مامور شده و تک
 رخصت بعمای نقاره بلند آوازه گشت . پستور (که درون
 مرکب پادشاهی در الکه دکن صورت بست) او سال بیست
 و نهم بصوبه داری ظفرآباد بیدر مامور گردید *
 و در ایام (که خلد مکان از شولا پور باران تسخیر
 بیجاپور عثمان عزیزت بدان صوب تافت) نامبرده بحضور
 رسیده نغمه بار اندوخت . و پس از رهول بنواحی بیجاپور
 بعنایت ترکش و کمان افتخار یافته تعیین مورچال گشت
 و قلعه مذکور بصلح مفتوح شد . سال سی ام مطابق سنه
 (۱۰۹۷) هزار و نود و هفت هجری [که خلد مکان
 جانب حیدرآباد لوای توجه برافراشته بعد رسیدن متصل
 قلعه گولکنده بمردم حکم شد توابع محصورین را (که بیرون
 دیوار قلعه فرود آمده اند) بر دارند [خان مذکور از غایب

(مآثر الامراء) [۱۲۳] (باب القاف)
 کار طلبی دران دگر و گیر یورش نموده قریب قلعه رسیدن -
 دران ضمن گولۀ زنبورک قضا بر شانه اش خورده دست را جدا
 ساختن - او از آنجا امپ سواریه باستقلال تمام بدائری خود
 آمد - جملة الملك اسد خان (که نظر بدلیجوتی بعبادت
 مامور شده) زنت دران وقت جراحان از شانه او ریزهای
 استخوان می چیدند - و او باستقامت زانو زده بے چین جبین
 با حاضران سرگرم سخن بود - و از دست دوم فیهه می خورد
 و می گفت که بخیه دوز خوبی بدست آمده - هر چند در
 معالجه سعی بکار رفت اما بهرینجه اجل دست از کارگاه
 دنیا برداشت - پسر کلانش غازی الدین خان بهادر
 فیروز جنگ است (که احوالش و ترجمه دو برادرش معزالدوله
 حمید خان بهادر و نصیرالدوله عبدالرحیم خان بهادر جدا
 جدا سمت ترقیم پذیرفته) - و یکی از پسرانش مجاهد خان
 خواجه محمد عارف اسم (که با فیروز جنگ مذکور می بود)
 بمنصب مناسب مرقمی گشته - و یکی مجاهد خان اسم که
 چندان ترقی نکرده - هر دو زود در گذشتند *

قاسم خان گومانی

مرد ولایت زا بود - بطالع یاری و بختوری در ملک
 بندهای خلد مکانی منتظم گشتن - (چون خالی از جلالت
 (۲)

(باب القاف) [۱۲۴] (مآثر الامر)

و کار طلبی نبود) پای پیش آمد در عرصه (دزگار گذاشت -
و بتقریض خدمات حضور پادشاهی مورد التفات شد - و در
سال سیام بعد فتح بیجاپور از تغیر کامگار خان به میرتوزکی
اول سر عزت بر افرخت - و در همین سال بجانب
بیسواپتن بمالش مفسدان خیره سر تعیین یافت - پس ازان
بفوجداری سرا (که الکه ایست وسیع و کرناک بیجاپوری
عبارت از انست) لوای حکومت افراشت - و دران ناحیه
بجدکاری و تلاش مذنی (که ناشی از حسن جرأت و جسارت
بود) رعب افزای سرکشان و سرتابان گردیده - حتی که
بومی چیتل درک و راه درک (که هر یک از دیگرے در
سرشخی و تبه رائی یکسر و گردن می افزود) از دست قاسم
خان خمس بدندان بودند - و خان مذکور از کار پزوهی
بمه نمی آسود - و چونک زنان دائر و سائر می بود - در سال

سی و نهم سنه (۱۱۰۷) هزار و یکصد و هفت هجری بتقریب
قریب بادونی رسیده بود که حکم پادشاهی عز صدر یافت که
باتفاق خانه زان خان وغیره امرای حضور (که دران نواحی
رسیدند) بگوشمال سننای شقی (که بگشت و راکشت آن
بوم سرشمت ملک پادشاهی پی سپر نهم و قاراج گشته -
و هر که از افواج پادشاهی بمقابلش شتافت دستخوش غارت

(۲) نسخه [۱] هفتم - (۳) نسخه [ب] قریب ادونی *

(مآثر الامرا) [۱۲۵] (باب الفاف)

گردید (پردازد - ازان مذکور در شش گروهی از راه

(که معبر غنیم بود) بفرج حضور پیوست - خواست که امرا

را ضیافت خاطر خواه کند - (چون اسباب نما نما از خیم

کوناتی به استعمال در نیامده - و ظروف طلا و نقره و

چیزی هر نوع در ادنی گذاشته بود) از آنجا بر آورده (در

دوم پیش خانه خود را بفاصله سه کوره فرستاد - غنیم ازان

آگهی یافته جمعیت خود را بر سه توپ قسمت کرده جوقه

را بر پیش خانه فرستاد - و گروه را بمقابله لشکر و

جمع علیحدده مرتب داشت - آن جماعه بیخبر بر پیشخانه

ریخته بسیاری را کشتند و خستند - و آنچه بود بردند - ناگاه

این خبر بقاسم خان رسید - خانه زاد خان را از خواب

بیدار نکرده بمقابله تاخت - یک کوره نرفته بود که فوج

غنیم نمودار گردید - خانه زاد خان (که از خواب بیدار می گردید

و این خبر می شنود) بهیر و بنگاه و احمال و ائقال

همانجا گذاشته جلد می شناید - محاربه عظیم در پیوسته -

و دستبردهای مردانه در میان آمد - پای ثبات طرفین از

جا نمیروند - در عین گرمی قتال خبر رسید که جوقه (که

غنیم علیحدده داشته بود) بر بنگاه ریخته همه بتاراج داد -

بهمتها اغزش راه یافت - جنگ کنان بیک گروهی (که

قلعه دندیری بود) خود را رسانیدند - و بر سر قالیچه

(باب القاف) [۱۲۶] (مآثر الامراء)

(نه در اینجا بود) فرون آمدند - غنیم کرد ایشان را در گرفت -
 قاسه روز نمودار می شد و جنگ نمی کرد - و اینجا جز بآب
 تالاب خوردن کسی نام خوردن نمی شنید - (روز چهارم کاله پیاده
 چون مور و ملخ هجوم آورد - تفنگ چون تگرگ بارش
 داشت - مصالح توپخانه این طرف بتاراج رفت - ناچار ساعتی
 چند تگنگ با نموده (چون از چار طرف راه بیرون شدن بر
 خون بسته دیدند) باز چون ممانعت مردم قلعه بزر داخل آن
 شدند - غنیم از اطراف محاصره کرده نشست - (روز اول نان جوار
 و باجریه از ذخیره آن قلعه بمحاصران رسید - و گاه چهارپرفرو
 و کهنه بدواب - و روز دوم ازین چیزها نام و نشان نیافتند -
 (چون خان مذکور تریاک می فرط بود و زندگیش بدان متعلق)
 فقدان تریاک موجب هلاک او گردید - (روز سیوم جان بسپرد و
 از دست غنیم جانے بدر برد - و برخی برآنگذ که خود را
 مسموم ساخت *

قطب الدین خان خورشکی

(۲)
 عرف بازید - پدرش سلطان احمد خلف زئی نواسه نظر
 بهادر مشهور و خورش جانباز خان خورشکی سم - در نوکری
 پادشاهزاده محمد اعظم شاه شهرت و اعتبار داشت - بتقریب
 دهم از روزگار برداشته رخت اقامت بوطن مالکوف کشید -

(۲) در [بعضی نسخه] بازید *

(مآثر الامرا) [۱۲۷] (باب القاف)

و آخرها طاب حضور شده نطق همک بامثال امر لازم الانقیاد
 پادشاهی بر بمک - در عرض راه سپاه جنون بر جمعیت آباد
 مزاجش تاخت - و دران میان متاع زندگی از بدست آوردن
 اجل بغارت رفت - چهار پسر داشت - حسین خان که احوالش
 بشرح و بسط تحریر یافت - و بازید خان و پیر خان و علی
 خان - سیومین ترقی نکرد - و در زمین در عهد بهادر شاه منصب
 عمده یافته زود در گذشت - پسرش نور خان شمس خان
 مخاطب گشته بفوجداری در آبه بهته جالذهر مامور شد *
 دران هنگام (که گرده ضلالت پزده سکهان از لاهور تا قریب
 دهلی معورها بباد نهب و نالان داده رطب و یابس را باآتش
 بیداد سوختند - و مثل وزیر خان فوجدار صاحب جمعیت
 سرهند را از پا در آورده قصبه را متصرف گشتند) چون
 نوبت بمشارالیه رسید خان مزبور با پنجاه هزار سوار و انبوهی از
 شرفا و اصناف محترفه اهل اسلام (که بنیم جهان و غزا
 و آرزوی شهادت فراهم آمده در جنگ کفار بر یکدیگر سبق
 می جستند) استقبال نمود - و نزدیک راهون (که هفت
 گروهی سلطان پور است) معرکه کارزار بهار است - و پس از
 شلکهای متوالیه و سنگ باران فلاخن اندازان کفار بهینت
 مجموعی بر قلب آنها تاخته بسیاری را علف تیغ گردانیدند -

(باب القاف) [۱۲۸] (مآثر الامرا)

اشقا، مرهوب و مرعوب، بحصار راهون^۱ در آمده و بتحصن
چند روزه دست و پای لایذفع زده آزاره دشت فرار گشتند - و
بمتر بفرط جلالت و جسارت بل بعون اقبال خدا داد در
بیمت و در جنگ لوای فیروزی برافراخت - و در آن وقت
(که محمد امین خان چین بهادر بطریق منقلا از حضور
تعیین گردیده) چون بمرهند رسید خان مذکور از نخوت و
خود داری اعتنا بشان او ناکرده بخود سری مراسم تذبیه اشقیاء
و تسخیر قلعه سرهند بکار می برد - بهادر مزبور بحضور نوشت
که شمس خان با نقش جمعیت^(۲) که دارد سرش بداعیه های
دور از کار آگنده شده ایمن نتوان بود - کار پردازان سلطنت
حق شناسی بر طاق نهیان گذاشته او را (که در خور خورد
چشم روی التفات داشت) پیاسه عزل در آوردند *
اما بازید خان مرد دنیا تلاش زمانه ساز بود - در فتنه
منصبی هم فوجداری را برآه می کرد - زمانه (که بهادر شاه
مترجمه جنگ محمد اعظم شاه شد) بملازمت استععداد یافته
وفاق برگزید - بعد از فتح بمنصب عمده و خطاب
قطب الدین خان اختصاص گرفت - و پس ازان بشاهزاده
عظیم الشان توسل پیدا کرده کامروای فوجداری جمع گردید *
[چون کرد (که مقتدا و سرغنه سکهان بوده) از لوه گده

(۲) نسخه [ب] باین نقش *

(مائراامرا) [۱۲۹] (باب القاف)

بکوه برفی در آمده از قوس فوج پادشاهی نتوانست اقامت
 درزید [گریوه و مغاک بسیار هموده سر از نواحی رای دور
 و بهرام دور بر آردن - قطب الدین خان شانزده گروهی
 راپور غربی مائل بشمال بود - راز نوادر اتفاقات برادر زاده اش
 شمس خان از دوآبه تغیر شده بجهت رخصت بخدمت
 عم خویش رسیده - ازین آگهی شهداد خان بزنه شمس خان
 را با هزار و پانصد سوار بصرعت هرچه تمامتر بحفاظت راپور
 گسیل نمود - و خود بانفاق شمس خان با اهد سوار بر آمده
 نیمه راه تطع کرده بشکار اشتغال داشت که خبر قرب آن
 سرگروه شقارت کیشان رسید - صواب دید خان مذکور آنکه
 بر راپور شتافته با تمام فوج بر سرش بتازد - شمس خان (که
 آنها را بسرچنگ مستوفی بکرات مالش بسزا داده بود)
 حسابی بر نگرفته بدان سو عطف عنان نمود - و مفید
 بتوبخانه ف شده جلوریز تاخت - همین که دوچار شد و نام
 از بگوش آنها رسید غیور از جان بدر بردن سود خود
 نه پنداشته رو بفرار گذاشتند - شمس خان بدنبال افتاد -
 هر چند قطب الدین خان گفت که این فتح غیبی را مغنم
 دانسته جمعیت فوادم باید آردن و باستیصال پوداخت - از
 مستی جوانی و غرور قهور عنان باز نکشید - آن بدطیقتان بکنی

(۲) نسخه [۱] نه پنداشتنده - (۳) نسخه [پ] چمره

(باب القاف) [۱۳۰] (ماگرالامرا)

مردم پی برده برگشتند - و بکوته یراق پیوستند - زن و خورده
 سخت و کارزار قوی بمیان آمد - و آخر کار کار بجائے رسید
 که دست از کارها باز ماند - و از طرفین شمشیر از دست
 برداشته باهم بتلاش در افتادند - و یکدیگر را بدندان میگرفتند
 تا آنکه شمس خان شهادت رسید - و قطب الدین خان
 بزخمهای گران از هوش رفت - افغانه چند با فیلان هر دو سوار
 مانده بودند - کفار هر دو فیل را گاهی کشیده می بردند
 و باز افغانان حمله کرده از دست آنها بر می آوردند - درین
 اثنا شهادت خان (که از رایپور بر سر استقبال در آمده بود
 و این هنگامه شنیده) سبک عنان گشت - و بسر وقت
 بقية السیف در رسید - آن تپاه سگالان خیال کردند که شمس
 خان الحال آمده - چون بغات النعش منتشر گشتند - و سر
 خود گرفته بدر زدند - شهادت خان صلاح وقت در معارفت
 دانسته بر ایپور برگشت - بعد از سه روز قطب الدین خان هم
 در گذشت - نعش هر دو را بوطن برده مدفون ساختند -
 این شهادت خان درین عهد ترقی عظیم کرده - احوال او
 بتعویب در آمده - قطب الدین خان پسر نداشت *

قطب الملک سید عبداللہ خان

حسن علی نام داشت - وزیر اعظم محمد فرخ سیر
 پادشاه بود - و برادرش سید حسین علی خان منصف

(مآثر الامراء) [۱۲۱] (باب القاف)
 امیرالامرائی داشت . و ترجمه از گذشت . قطب الملک در
 عهد خلد مکان بططاب خانی و فوجداری ندر بار (۲) و سلطان پور
 (از توابع بکلانه) سرفرازی یافت . بعد ازان به حراست
 ادرنگه آباد سر بلند گردید *

و چون شاهزاده محمد معزالدین بن شاه عالم از پیشگاه
 خلد مکان بصوبه داری ملتان مامور شد (حسن علی خان بهمراهی
 و کاب شاهزاده دستوری یافت . صحبت او با شاهزاده کوچک
 نشد . و آزرده خاطر بلاهور برگشت . رفتی (که خلد مکان علم
 بملک جاردانی زد . و زیادت شاه عالم از پشاور بلاهور
 خرامید) حسن علی خان را بمنصب سه هزاری و عطای نقاره
 و بخشگیری فوج جدید سرفراز ساخت . و در جنگ محمد
 اعظم شاه بهراری فوج محمد معزالدین (که هر اول مجموع
 عساکر شاه عالمی بود) مقرر گردید . وقتی (که جنگ ترازو شد)
 حسن علی خان و حسین علی خان و نورالدین علی خان
 برادر سیوم برسم تهور پیشگان هند خون را از فیل انداختند
 و با جمعیت سادات باره پای جلالت افشردند بجنگ کوه براق
 پیوستند . نورالدین علی خان نقد زندگانی در باخت . و
 دیگر برادران زخمهای نمایان برداشتند . و سرخوردنی فتح

(۲) نسخه [۱ - ج] ندر بار - (۳) نسخه [۱ - ج] آزرده خاطر - (۴) نسخه
 [۱ - ج] فوج معزالدین - (۵) نسخه [۱ - ج] شاه عالم *

(باب القاف) [۱۴۲] : (مآثر الامراء)
و ظفر حاصل کردند . حسن علي خان بمقصب چار هزارى و
صوبه دارى اجمير مهابى گشت . و بعد ازان بصوبه دارى
آله آباد امتياز پذيرفت *

(چون نوبت سلطنت به محمد معزالدين (سيد) حکومت
آله آباد از عزل او بتمام راجى خان مقرر شد . و سيد عبدالغفار
از احفاد سيد صدر جهان صدر الصدور بهانوي بنديابت راجى
خان متوجه آله آباد شد . سيد حسن علي خان فوجى بتقابل
بر آوردن - و در سواد آله آباد جنگ افتاد - سيد عبدالغفار
بعد غالب شدن مغلوب گرديده عنان عطف ساخت محمد
معزالدين باقتضای غفلت و عياشي دست از تدارک برداشته
باستمالک سيد حسن علي خان افتاد . و با رسال فرمان
بحالى آله آباد و اضافه منصب سرفراز نمود . اما برادرش
سيد حسين علي خان ناظم عظيم آباد پتقه (که بمزيد
شجاعت و وفار و متانت نامور (وزگار بود) با محمد فرخ سير
پيمان رفاقت موکد ساخت - چنانچه در ترجمه او نگارش
يافت - و بچسن علي خان برادر کلان نيز ترغيب رفاقت
نمود . حسن علي خان بچاپلوسى محمد معزالدين (که
از وقت صوبه دارى ملتان کم التفاتى ار ميدانست) اعتنا

(۲) نسخه [ب] در سواد - (۳) نسخه [ا - ب] رفت - (۴) نسخه [ب]

(مآثر الامراء) [۱۲۲] (باب القاف)

فکرده از قه دل به محمد فرخ سیر گردید - و درخواست
قدم آله آباد نمود - محمد فرخ سیر در چنین هنگام اتفاق
این دو برادر بهادر صاحب فوج از امارات اقبال خود دانسته
از بلده پتند به آله آباد در رسید^(۲) - و با حسن علی خان مشافهت
بتجدید عهد پرداخته امیدوار مزید عنایات ساخت - و بهرادرلی
فوج مقور فرمود - و عازم پیش گشت *

عزالدین پسر کلان محمد معزالدین بازالیقی خواجه حسین
مخاطب به خان دران از دار الخلافه شاهجهان آباد بتقابل
محمد فرخ سیر مرخص گردید - و در حوالی کهجوه (از
قوابع آله آباد) در رسیده انتظار حریف می کشید - بمجرد
تقارب فوج محمد فرخ سیر عزالدین بے استعمال ادوات
حرب نیم شب راه گریز گرفت - فوج محمد فرخ سیر (که
در کمال عسرت و بده سامانی بود) از غارت بنگاه عزالدین
تقویت بهم رسانید - و روانه پیشتر شده در نواحی اکبر آباد
خرامش نمود - محمد معزالدین نیز از دار الخلافه کوچ کرده
باکبرآباد آمد - و در فکر عبور دریای جون^(۳) بود که حسن
علی خان پیشقدمی نموده از متصل سرای (رزنیهانی چهار
کروهی اکبرآباد دریای جون^(۳) را عبور کرد - و در عقب او
محمد فرخ سیر نیز از دریا گذشت - اکثر مردم محمد فرخ سیر

(۲) نسخه [ج] رسید - (۳) نسخه [ج] دریای جون *

(باب القاف) [۱۲۴] (مائوالامرا)

از حضرت و کم مایگی در بهراکفدگی آورده بودند . معدودسه
همراه ركب رسیدند - سیزدهم ذی الحججه سنه (۱۱۲۳) ثلث
و عشرين و مائة و الف تلاقى فریقین دست داد - نهم
فیروزى بر الویة محمد فرخ سیر وزید - و محمد معزالدین
بتغیر رضع راه دهلی گرفت - درین کارزار از هر دو برادر
ترددات نمایان بظهور (سید) - حسین علی خان برادر خرد
زخمهای کاری برداشته در میدان افتاد - بعد جلوه افروزی
شاهد فتح حسن علی خان برادر کلان بر جناح استعجال
روانۀ دارالخلافة گشت - و پادشاه نیز بتفارت یک هفته
سایه وصول بر سامت دهلی انداخت - حسن علی خان
بمنصب هفت هزارى هفت هزار سوار و خطاب سید عبدالله
خان قطب الماک بهادر یار رفادار ظفر جنگ و تفویض وزارت
اعلی بلند پایه گشت *

چون غررچ رتبه این هر دو برادر از حد گذشت ناتوان بینان
در صدن شکست افتادند - و بتسویلات راهی مزاج پادشاه را
شوراندیدند - نوبت بجائز رسید که هر دو برادر خانه نشین
گشتند - و بترتیب مورچال و استعداد اسباب پرخاش پرداختند -
والدۀ پادشاه (که با هر دو اظهار دوستی می نمود - و از قدیم
وامطۀ اصلاح بود) بخانۀ قطب الملک آمده مجدداً عهد و

(۲) نسخه [ج] سید حسین علی خان *

(مائراامرا) [۱۳۵] (باب القاف)

پیمان استوار ساخت - هر دو برادر بملازمت رسیده شکوهای
 صحبت آمیز در میان آمد - و چند روز زمانه بآرامش گزائید -
 غرض گویان باز مزاج پادشاه را بپرهم زدند - هر روز صحبت
 بیمزه تر می گشت - و ماده نفاق (که خانه برانداز کهنه
 دولتهاست) می افزود - تا آنکه امیرالامرا بصوبه داری
 دکن مرخص گشت - و قطب الملک بعیش و عشرت مشغول
 گشته عنان وزارت بدست راجه (تن چند سپرد - اعتقاد خان
 کشمیری همراز و دهمراز پادشاه گزید - و کنگایش قلع و قمع
 سادات اعلان گرفت - قطب الملک بامیرالامرا نوشت که کار
 از دست رفته است - پیش ازان (که چشم زخمی بآبرو و جان
 رسد) خود را باید رسانید - امیرالامرا با کمال تسلط و جبروت
 از دکن روانه شده سواد دهلی را معسکر ساخت - و پادشاه را
 پیغام کرد که تا بگذرد بصلت قلعه باختیار ما نباشد در ملازمت
 وسواس دارم - پادشاه خدمات قلعه را بتوسلان امیرالامرا
 سپرد - بعد استحکام قلعه امیرالامرا بملازمت پادشاه رسید -
 و هشتم ربیع الآخر بازار ملاقات ثانی فوجها آراسته داخل
 شهر شد - و در حویلی شایسته خان فرود آمد - قطب الملک
 و مهاراجه اجیت سنگه در قلعه رفته بدستور روز اول به
 بگذرد بصلت قلعه پرداختند - و کلید دروازه بدست آوردند - آن

(۲) نسخه [ج] داریم - (۳) نسخه [ب] ربیع الاول ۸

(باب القاف) [۱۳۶] (امیرالامرا)

روز و شب بهمین مغوال گذشت - مردم شهر واقف نشدند که شب در قلعه چه واقع شد - چون صبح دمید قتل قطب‌الملک شهرت داده افواج پادشاهی از هوجانب مرتب شده بر سر امیرالامرا خواستند هجوم آرند - امیرالامرا بقطب‌الملک گفته فرستاد که چه جای توقف است - زود از میان باید برداشت لاعلاج قطب‌الملک نهم (بیع‌الآخر سنه (۱۱۳۱) احدی و ثلثین و مائة و الف پادشاه را مقید ساخت - رفیع‌الدرجات بن رفیع‌الشان بن شاه عالم را از حبس برآورده بر تخت نشاند - و صدای نقره جلوس از آشوبه را (که در شهر پرا شده بود) فرونشاند - رفیع‌الدرجات در حالت حبس به مرض تب رق مبتلا بود - چون سلطنت میسر شد لوازم احتیاط مزاج از دست داد - و بعد سه ماه و چند روز روزگار از پیری گشت + مطابق وصیت او برادر کلانش رفیع‌الدوله را بر سر سلطنت جا دادند - و به شاهجهان ثانی ملقب ساختند - بعد ایام نیکو سیر در قلعه آگره خراج کون - امیرالامرا با پادشاه بسرعت خود را رسانده قلعه را مفتوح ساخت - ناکاه فتنه دیگر گل کون و جی سنگه سوانی طبل مخالفت کوفت - قطب‌الملک در رکاب شاه جهان ثانی برای دفع جی سنگه بفتح پور سیکری شتافت - و با جی سنگه صورت مصالحه در میان آمد - شاهجهان ثانی نیز بعد سه ماه و